راجی عفو ربه الخفی خلیل الرحمن بن محمد عرفان الیوسفی المصطفی آبادی حفظه الله تعالی
بلطفه الخفی یوم التنادی باعث استفسار بسیاری از مسلمانان در زمره مسلمانان
خواست که سطور چند در قید تحریر آرد که تحیر عوام دفع شود و طریق خیرات در مسلمانان باشد
جاری ماند این راجی قبل ازین سنه که یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار بست هشت
سال خلاصه این مسئله را بهمراه چند مسائل دیگر در قید تحریر آورده بود لیکن چونکه اکثر متوغلان
عبارات تفسیر فتح العزیز را سند میکردند و در آن نوشته مسائل تحقیق و تنقید عبارات
تفسیر فتح العزیز بتمام نکرده شده بود بلکه اکتفا بر توضیح در قدر اتفاق افتاده بود هنوز خواستم
که این مسئله را بقرار واقعی بیان نمایم و عبارات تفسیر فتح العزیز حرفاً حرفاً کشف نمایم
و الحق حق چنین مسطور دقیق باشد بیان کنم و چونکه این رساله مشتمل بر تحلیل منذورات که
منسوب بنام اولیاء کرام است و دافع زعم متوغلان در تفسیر ما اهل به لغیر الله بود
موسوم بتحلیل ما احل الله فی تفسیر ما اهل به لغیر الله گشت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت
و هو حسبی و نعم الوکیل فاقول و بالله التوفیق منذورات که بنام اولیاء الله الکرام
منسوب میکنند چنانچه میگویند که این گاو نیاز فلان بزرگ است یا منذور بنام فلان
بزرگ چون بوقت ذبح نام خدا ذکر کرده شود و ذابح مسلمان باشد حلال است
مردار یا در حکم مردار نمیشود چنانچه متوغلان زعم میکنند زیرا که منذور

بنام

که اضافت آن بنام غیر خدا کرده شده است که اولیا و کرام هستند اگر مقصود ناذر در
باین نذر تقرب بغیر خدا است پس ناذر باین نذر مشرک میشود و اگر مقصود
وی تقرب بخدا است جل و علا و بخشیدن ثوابی که از تقرب بخدای تعالی
حاصل می آید ببزرگان پس این شرک نیست و جائز است و معنی حقیقی اضافت
منذور بکسی نذر بنام مضاف الیه است که آن شرک است اگر مضاف الیه
غیر خدا باشد و احتمال دارد که این اضافت مجازی باشد لادنی ملابسه یعنی
بملابسه بخشیدن ثواب برای مضاف الیه و نذر کردن را ملابسات بسیار
هستند و مقصود بر منذور له اند چنانچه در بحث اسناد خبری از علم معانی مقرر شده
که در تلخیص ملابسات شتی بسوی فاعل در فعل معلوم و بسوی مفعول ما لم یسم فاعله
در فعل مجهول و نسبت فعل معلوم بسوی فاعل و فعل مجهول بسوی مفعول ما لم یسم فاعله
حقیقت است و نسبت بسوی ملابس غیر این دو مجاز است از انجا تفصیل باید طلبید و
مثال اضافت لادنی ملابسه کوکب الخرقاء می آرند خرقاء لقب زنی است مشهور
بحمق و خرق حمق را میگویند و مراد از کوکب الخرقاء سهیل است و اضافت کوکب
یعنی سهیل بسوی خرقاء باین ملابسه است که خرقاء از جهت حمق و نادانی پیش از
آمدن زمانه سرما برای پارچه سرمائی برشتن ریسمان مشغول نمیشد بلکه

سهیل طلوع میکرد و سرما شروع میشد ترسیدن مشغول میشد و از جهت رسیدن
بار سرما برای شتابی در رسیدن بزنان خویشان میگفت که مراد از رسیدن
مشغول شوید ازین جهت اضافت کوکب بآن زن میکردند و لقب وی خرقا
ساخته چنانچه شاعر گوید شعر

اذا کوکب الخرقاء لاح بسحرة ٭ سهیل اذاعت غزلها فی القرائب

مجاز بکثرت در کلام و کلام معصوم زیر حقیقت نه و در قرآن مجید بسیار واقع است چنانچه
در تلخیص آورده و هوای المجاز العقلی فی القرآن کثیر از قوانین مقرر است بعضی
علماء اصول تصریح بکثرت مجاز کرده و گفته ان اکثر اللغة مجاز و از قوانین مقرره است
در علم فقه و اصول و معانی و بیان که کلام عاقل را تا امکان بر صحت حمل باید نمود خصوصاً
کلام مسلمان را که تا امکان بر وجهی حمل باید نمود که موافق ملت اسلام باشد نه بر
وجهی که مخالف دین اسلام است اگرچه معنی حقیقی باشد و باعتبار اصل وضع
لفظ ظاهر و متبادر باشد که ظاهر اسلام متکلم دفع این اراده ظاهر وضع میکند
و بیان است معنی الاسلام یعلو ولا یعلی لهذا علماء کرام فرموده اند لا یفتی بتکفیر مسلم
امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی تکفیره خلاف ولو کان روایة ٭
ضعیفة کما عزوه فی التجرید و عزاه فی الاشباه الی الصغری و فی الدرر و غیرها اذا
[illegible] بسیار گرد و شیر از گردانیده شده است از جهت آنکه در زیر کره بالا آن و در آخر او ایس
جمع و مفرد این کلمه بر یک معنی روا اند چنانچه در تفسیر عزیزی در تفسیر سبیل سبیلا مذکور است منه [illegible]

کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و واحد یمنعه فعلی المفتی المیل لما یمنعه لو نیته ذلک فهو
والا لم ینفعه تحمل المفتی خلافه کذا فی البحر و المختار اگر برای فهمانیدن عوام بگوید که مراد
ازین اضافت منذور بسوی اولیاء کرام ثواب بخشیدن برای اولیاء است نه
آنکه نذر بنام اولیاء است و اولیاء منذور له هستند که این شرک است
اینها چنین اعتقاد نباید ساخت و احتیاط درین است که گفته شود که منذور بنام خدا
است و ثواب آن برای اولیاء، و اجتناب از اضافت منذور بسوی غیر خدا لیکن
این طور فهمانیدن موعظه است و نصیحت در حق عوام مسلمانان و این هرگز روا نیست
که از عوام بپرسد که مراد شما کدام است که عوام از جهت نادانی و غلبه جهل شاید
که بیان مراد بوجهی کنند که آن شرک است پس اینها به پرسیدن ایشان سبب شرک
و کفر عوام میگردد حاشا و کلا این پرسیدن از عوام هرگز روا نیست بلکه عوام را
بیان باید کرد که مراد شما آن وجه است که اولیاء منذور له هستند و آن کفر است
یا مراد شما آن وجه است که منذور له الله وحده است و اضافت بسوی
اولیاء برای بخشیدن ثواب است بارواح پاک ایشان که این ایمان
است اگر او بگوید که مراد ما وجه اول است پس او مشرک شد و اگر گوید که
مراد ما وجه دوم است که آن ایمان است و معاذ الله ما چه کفر را اراده کنیم

پس ذبح مومن است از این تحقیق ثابت شد که نذر اولیا بزبان مسلمانان
ماوّل است بنذر الله نظراً الی ظاهر حال المسلم و چون از مسلمان
در نام خدا ذبح کند آن مذبوح حلال طیب است سوال نذر اولیا در زبان کلمه
گویان اهل اسلام نظر بظاهر اسلام ایشان ماوّل بنذر الله است چنانچه
گذشت آیا غیر ماوّل بودن این نذر و محمول حقیقةً بر نذر اولیا شدن هم موقعی
دارد یا نه جواب تاویل نذر اولیا بنذر الله برعایت ظاهر حال اسلام
نادر بود و اگر قرینه قطعیه حالیه یا مقالیه قایم شود که مراد نذر اولیا است حقیقةً
نه ماوّل بنذر الله چنانچه مقتضای ظاهر اسلام بود بلکه اسلام محض ظاهر است
نیست الا نه باطنی و نذر بر مقتضای حقیقی اضافت است نه ماوّل باضافت
مجازی لادنی ملابسه چنانچه ناذر خود بگوید که مرا کار با اولیا است و نذر اولیا
که میکنم محض برای تقرب باولیا میکنم و بپیوستگی این نذر باولیا حاصل
میکنم و عرض حاجت خود بدرگاه اولیا میسازم و باللہ تعالی مناسبت
عرض حاجت ندارم و اولیا را از جهت پیوستگی با این چنین نذور که بدرگاه
ایشان حاصل کرده ام و بتقرب ایشان باین اسباب فایز شده ام بوسیله
حاجت ما بدرگاه حق جل و علا نموده کار روائی حاجت ما از درگاه حق جل و علا

خواہند ساخت یا گویند وقت حاجت که ای اولیاء کرام که من نذر و نیاز شما بکار
می آرم و شما حاجت ما را بدرگاه حق جل و علا عرض می کنید پس آن نذر ما دل بنذر الله
نیست بلکه این شرک حقیقی است صریح گناہ و نا روا این طریق نذر شرک حقیقی
است ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفیٰ ۰ و یعبدون من دون
الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله
سوال نذر اولیاء که ما دل بنذر الله نیست چه حکم دارد اگر طعام است باین طور نذر کردن
حرام میگردد یا نه و اگر حیوان است مانند گاؤ و گوسفند چون ذبح بذکر اسم الله کرده
شود حلال است یا حرام جواب شدہ و خواہ طعام باشد خواہ حیوان نذر کردن بنام
غیر الله هرگز حرام نمیشود چرا که نذر غیر خدا هرگز صحیح نیست و لازم نمی شود بر نا ذر وفا بآن
پس آن شئ در ملک مالک باقی است و مملوک شئ ذر که نمیگردد و هیچ خبث در
شئ در باین نذر پیدا نمیشود بلکه خبث مقصور بر نا ذر است ذلک قولهم بافواههم این
تقولات شرکیه حقیقی پیدا ز جیز ریکه خدا تعالی برای بندگان آفریده است هرگز بتقول
و نیت قایل شرک خبیث نمیشود قل ارأیتم ما انزل الله لکم من رزق
فجعلتم منه حراما و حلالا قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون و نیز حق تعالی
فرموده و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام

لیفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون
متاع قلیل و لهم عذاب الیم و با فترا کردن و دروغ گفتن محکی عنه بدل میشود بلکه
قایل مفتری و دروغ گوی میگردد و محکی عنه بصفت نفس الامری است خواه حاکی
مفتری و کاذب در حکایت شود یا محق و صادق قل من حرم زینة الله التی
اخرج لعباده والطیبات من الرزق تحلیل و تحریم خاصه الله بوده و کار ربوبیت
و اعتقاد تحلیل و تحریم در غیر خدا اخذ او علا اعتقاد الوهیت است و نیز او ارباب متفرقون
خیر ام الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء
سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا
لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون
و کار که در غیر الله تعالی لا تاویل باطل و ناجیز است و هر فتیه تقول معمل و سند در
ملک او راست اگر آن سند در طعام است باذن مالک خوردن آن حلال است شده
شبیه مالک که او سند باطل است بطلان در عدم قبول بطریق مدر و مدرون نیز
بطلان حرام است چرا که متضمن میشود تقریر سند باطل را که آن تشریک تقریر
و تصدیق شرک است نه آنکه آن طعام فی نفسه حرام گردید باین سند
باطل باشد لیس در این سلسله من بعد تفصیل بر آید از این خواهد آمد ان شاء الله

۱۱

واگر آن منذور حیوان است چون ذبح کرده شود بذکر نام خدا بس و علا حلال
فی ذاته میشود نه مردار فی تفسیر نیکن چون که باقی بر ملک نا ذر است لیس
حال وی حال طعام منذور است کما عرفت آنفا بدانکه بسیاری از مردان
میگویند که منذور بنام اولیا و مردگان از قسم ما اهل به لغیر الله است
و بذبح کردن بذکر نام خدا حلال نمیشود و عبارت تفسیر عزیزی را سند خود می
کنند جناب مولانا عبد العزیز صاحب در تفسیر فتح العزیز فرموده و ما اهل به یعنی
آن جانور که آواز آورده و شهره داده شده در حق آن جانور که لغیر الله یعنی
برای غیر خدا است خواه غیر بت باشد یا روح خبیث که تقرب بهم گرفته بنام او
بدینذر خواه جنی مسلط بر خانه یا سرای که بیرون دادن جانور انها ایذا میکنند
انجا دست بر دار نشود یا توبت که روانه کردن بنذر خواه پیری یا پیغمبری را
با وضع جانوری زنده مقرر کرده هند که این همه حرام است و در حدیث
صحیح وارد است که ملعون من ذبح لغیر الله یعنی ذبح جانور تقرب بغیر خدا
نماید ملعون است خواه در وقت ذبح نام خدا گفته و یا نه زیرا که چون مشهور
داده این جانور برای غیر خداست و گر نام خدا گفته وقت ذبح فایده نکرد که این جانور
منسوب بان غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است

را مردار باید اگر نام خدا هم بر آن داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا
قرار داده گشته اند و آن عین شرک است و هر گاه مرتکب این خبث در روی
ست ثابت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک اگر بنام خدا
ذبح شود حلال نمیگردد و نکتهٔ این مسئله آنست که جان را برای غیر
خدا نذر ساختن درست نیست و ماکولات و مشروبات و
دیگر اموال را نیز گرچه ارادهٔ تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب چیزها را که عاید به بنده میشود از آن غیر ساختن جایز است زیرا که
ایشان را رسد که ثواب عمل خود را بغیر بخشند چنانچه میرسد که مال خود را
بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن
مال باین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع میشوند و چون
مردها بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق نفع بایشان
ناچار در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان رسانند
بآنها عاید سازند و جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی پس در مرگ
نیز قابل انتفاع نباشد آری گوشت ذبیحه را طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است
لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا ثوابی که دارد برای آن مرده

بخشد

بخشید شود نه آنکه ذبح برای مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمین درین مقام هیچ فهمی
نمیکنند و میگویند که گوشت را بجهت نام مرده ها دادن بلا شبهه جایز است و ما نیز از ذبح
کردن جانور بنام آن مرده همین قدر قصد مینمائیم برای فهمانیدن ایشان اینکه گفته
کافی است که بایشان باید گفت هرگاه که شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا میکنید
اگر عوض آن جانور گوشت همین مقدار خریده و بحصه بفقرا بخورانیدن در ذهن شما
آن نذر ادا میشود یا نه اگر میشود درست میگویند که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت
خورانیدن برای ثواب آن مرده نبوده والا تقرب بذبح او کرده آید و شرک
صحیح لازم می آید و درین لفظ اهل که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تامل باید کرد
که ما اهل به لغیر الله فرموده اند نه ما ذبح باسم غیر الله پس ذبح کردن بنام خدا
هر اشتهره دادن و آواز بر آوردن بانکه فلانی گاو برای فلانی میکنند هیچ فایده
نمیکند و گوشت آن جانور حلال نمیگردد و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت
و عرف است زیرا که اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار در آن وقت
معنی ذبح کردن نیامده و به هیچ شعر و به هیچ عبارت نیست بلکه اهلال در لغت بمعنی بلند
کردن آواز و شهره دادن است چنانچه اهلال هلال و اهلال طفل نو تولد
و اهلال بمعنی تلبیه حج و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی بگوید که اینجا شبهه پیدا میگردد

معنی آنچه گفته شد فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اهلال را بر ذبح حمل کرده شود و بس ذبح لغیر الله مراد خواهد شد

ذبح باسم غیر الله از کجا فهمیده شود تا مدعای این مردم حاصل شود و پس این عبارت

اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن تحریف کلام

الهی میرسد در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب

الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران در جاهلیت در وقت آمدن از

خانه در راه بنام بتان آواز میکردند و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه میکردند این

طواف ایشان بجانب خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد

الحرام بعد عامهم هذا پس در اینجا نیز چون آواز برآوردند شهره دادند که این جانور

از فلانی است و بنام اوست و برای او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا ذبح کنانیدن اصلا چه سود

ترتب علیه گشت و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است

متعین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود

خواندن طریق متعین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه

بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق

ازین ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده

و خلاف این شهره و آواز دیگر دهد که ما ازین کار برگشتیم انتهی مخفی نماند که مراد از ما

اهل به

اهل به لغیر الله مذبوح بنام غیر خدا است بموجب کتب تفاسیر چنانچه مفصلا دریافت شد
ان شاء الله تعالی و تفسیر آن باد از او ورود شده برای غیر خدا اگر چه در وقت ذبح نام خدا
گیرند مخالف کتب تفاسیر است و آنکه گفته‌اند که چون شهرت داده‌اند که این جانور برای فلان ثابت
بذکر نام خدا وقت ذبح حلال نمیشود مانند سگ و خوک که بذبح بنام خدا حلال نمیگردد محقق نمیگردد که
قرار دادن جانور را بنام غیر خدا هرگز غیر حقی نیست بلکه این قول باطل است و افترا بر خدا
قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون پس این افترا چگونه موثر شود
در آن جانور گردد و بذکر نام خدا در وقت ذبح از مسلم صحیح الاسلام که اهلیت ذبح دارد
بشرائط ذبح بقانون شرع بذکر خالص نام خدا عز و جل حلال نشود و طرفه ماجری است
که نام غیر خدا که قبل از وقت ذبح بارها بر جانور گفته شده بود همان طور آن جانور بنام غیر خدا
گشت و هرگز بذکر نام خدا از کدام کس بهزار صدق و اخلاص و کمال اسلام و ایمان بنام
خدا نشود و اجماع است و تنصیص نصوص قطعیه از آیات و احادیث بر آنست که اگر
ذکر نام خدا ادنی پیش و پس از وقت ذبح باشد بقدری که تغیر مجلس ذبح بآن نشود خواه ذابح
تحقیقا نام خدا بر زبان گرفته باشد خواه و حکما [illegible] قیام ملت توحید بجای ذکر خدا [illegible]
مجتهدین بآن رفته هرگز موجب حل نمیشود با وجود آنکه نام خدا حق است و جانور مخلوق وی و او
اقرب است بهر شی از حبل الورید و ان من شی الا یسبح بحمده لا باعتبار طبیعت و خلقت

غیر او تعالی هیچ چیز باین شان نیست بلکه بحسب او تعالی فانی و مضمحل است کل شیء هالک
الا وجهه و او قیوم بهر شیء است و غیر از وی قایم بود افمن هو قایم علی کل نفس
بما کسبت و جعلوا لله شرکاء پس قول بقیام ذکر نام باطل بر جانور و عدم قیام ذکر نام
حق بر وی قول باطل است زهق و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا و آنچه گفته که چون جانور منسوب بغیر خدا گشت خبیثت در وی زیاده از خبث
مردار پیدا گشت زیرا که مردار آه این کلام محل نظر است و تفصیل وی آنست که مراد از کشتن
درین قول که جان این جانور را از ان غیر خدا اقرار داده کشته اند یا کشتن بی ذکر نام خدا
مراد است یا کشتن بذکر نام خدا اگر مراد شق اول است پس این جانور مذبوح بذکر نام خدا نشد
نه آنکه ذکر نام خدا بر وی فایده نکرد و دعوی این بودن آن و اگر مراد شق ثانی است پس تقریر کلام
چنان میشود که جان این جانور را از ان غیر خدا اقرار داده بذکر نام خدا کشته اند و آن عین
شرک است و موجب خبث لغویه است چنانچه سگ و خوک و چونکه این خبث در وی مستقر
گردد بذکر نام خدا هرگز حلال نمیشود مانند سگ و خوک درین تقریر نظر است اما اولا پس
بودن آن عین شرک موجب خبث در شرک میشود که موقوف باین شرک است انما
المشرکون نجس نه در طیبات که الله تعالی برای بندگان خود آفریده که اعتقاد این از اتباع
خطوات الشیطان است چنانچه حق تعالی میفرماید یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا

ولا

بعیر اینکه ذکر نام غیر خدا کرده شده است که آن شرک است و مردار عاری از شرک و توحید است
و این مقتول بشرک است و آن مقتول عاری از شرک و توحید و مقتول بشرک اخبث است
از مقتول غیر شرک اگرچه این هم خبیث است از جهت مردن این مقتول بتوحید چنانچه
مقتول بشرک او زیادت دارد بر این از جهت بودن او مقتول بشرک نه این فهذا
خبیث و اخبث پس بودن ما اهل به لغیر الله اخبث از مردار بی آنکه ما اهل به لغیر الله را
تفسیر بذبح بنام غیر خدا کرده شود حرمت نمی‌شود فافهم و مخفی نماند که اول این کلام منافی تحقیق
با آخر چرا که اول صریح است در بودن حرمت ما اهل به لغیر الله فوق از حرمت میته که حرام لعینه است
و مانند سگ و خوک که حرام لعینهما هستند پس بالضرور ما اهل به لغیر الله حرام لعینه شود و آخر کلام
مشعر است بر آنکه ما اهل به لغیر الله حرام لغیره است از جهت حلال در شهره دادن بنام غیر خدا
اگر از این شهره باز گردد از وقت ذکر نام خدا حلال میشود و آنکه گفته که جان جانور مملوک
آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید مخفی نماند که آدمی مالک جانور زنده است چنانچه جانور زنده را آدمی
را بخشیدن جانور زنده در شریعت میرسد پس معلوم شد که آدمی مالک جان جانور است نمی‌بینی که مقتضا
ملک صحت تصرف و ولایت است در مملوک و این در جانور زنده متحقق است و می‌تواند که جانور زنده را
هلاک سازد یا زنده بدارد یا بکسی بخشد و این همه از آن صحت تصرف است در جانور که نسبت ملکیت جان
جانور میشود و البته بسیاری از منافع جانور از جان وی بسته‌اند چنانچه سواری و بار برداشتن

از

بشرعیه و محل ضدین لا بد است که نحر یا ثبت و محل عتق حق است پس محل رق نیز حق شد و بین الحیوة

پس محل عتق در تمام پرده نشد فانهما صفتان یختص بهما الاسباب کذا فی النهایه و این تصحیح است

بمحل رق شد در نفس انسان نه در بدن ولهذا بیع بدن کنیز جایز نشد چونکه نفس آدمی که بهترین مخلوقات

است و از جهت کفر در حیوان کند مجری انعام اولئک کالانعام بل هم اضل مملوک کرد پس

جان انعام حقیقی نه غیر بجانوران نه بکونه مملوک نخواهد شد دهر کاملا ثابت شد مملوکیه جان جانور

بروایات بر این پس آدمی تواند که جانور را زنده بکسی بخشد یا برای خدا الفقیر بدهد یا نذر اولیا

کند باین معنی که این نذر برای خدا جل و علا است ثواب برای اولیا چنانچه در ماکولات و

مشروبات و دیگر اموال پس تفرقه میان جانور و دیگر اموال تحکم است لیکن چون جانور زنده

را نذر فقرا کند صراحةً یا تاویلاً اگر آن جانور موضوع برای خوردن گوشت است آنرا زنده

بفقرا دهد یا ذبح کرده دهد نه اگر ذبح کرده بفقرا بخوراند چراکه خورانیدن بفقرا اباحت است بفقرا

نه تملیک و اباحت در ملک خود میباشد و این جانور زنده که نذر کرده شد ثواب التملیک بفقرا

میشود و باباحت خوردن تملیک کل حاصل نمیشود چراکه در صورت اباحت توزیع اکل فقیر

بر ملک مبیح میباشد نه بر ملک آکل و در صورت تملیک توزیع اکل فقیر در ملک خود میباشد نه بر

ملک مملک چنانچه در علم اصول مقرر است پس بنا علیه در صورت نذر حیوان زنده با مزوج

بخورانیدن گوشت پخته در خانه خود ثمرات الخبیثه و نا منذر نمیشود بلکه ذمه ناذر مشغول بنذر

۲

چنانچه انتفاع بتعلیم باز و سگ انتفاع بهذا الحیوانات و خطاب نخبه در توق و تعلیم او که مختص بنوع
انسانی است این همه مختص بجاندار است بدان درین همه آنکه صرف است ارتکاب حرف کشتن
حیوان که عبارت از اراقة الدم است قابل انتفاع نیست لهذا اراقة الدم و کشتن حیوان
بنام خدا عبادت نیست بنام خدا ساختن و نذر کردن آن بنام خدا موجب ثواب است
لهذا اگر جانور بنام رد خدا تعالی کرده شود لهذا از ذبح کردن بنام خدا تعالی ازو ملک گوشت
نمیشود و اگر نذر باراقة الدم میشد گوشت در ملک ناذر میماند چرا که وفا بنذر بذبح میشد نه بتصدق
گوشت پس گوشت بر ملک ناذر میماند و لیکن پس همین مقتضای قیاس است و در باب
اضحیه مقتضای ترک نموده شد بنص که در اضحیه وارد است در ایام اضحیه پس قربت در
اضحیه باراقة الدم واقع میشود بر خلاف قیاس لهذا خوردن گوشت اضحیه غنی را و مضحی را حلال
طیب است تطییبا لضیافة الرحمن چنانچه در کتب اصول مبسوط است و چون التقرب باراقة الدم
در اضحیه خلاف قیاس بود مقصور بر ایام اضحیه گردید پس بنا علیه قضاء اضحیه باراقة الدم نمیشود
چرا که اراقة الدم در غیر ایام اضحیه قربت نیست فلم یکن له مثل من عنده و قضا عبارت است
از فعل مثل مامور به از نزد خود چنانچه ادا عبارت است از فعل عین مامور به و چون بعد
از گذشتن ایام اضحیه ادا فوت شد که مربوط بایام اضحیه بود و مثل صوری او که اراقة الدم
است در غیر ایام اضحیه قربت نبود لهذا التصدق بعین شاة مشتراة برای اضحیه واجب گردید

از ذبح نام باشد و الا تعلق بقیمت نا یکند چنانچه در کتب فقه و اصول مذکور است باید دانست که بودن مجرد ذبح جانور و کشتن او قابل انتفاع و قربت نیست مگر در ایام اضحیه گردید که معنی ذبح تا جانور بنام خدا که عبارت از تزکیه است تقرب بکشتن او و جان دادن آن جانور بنام خدا است بغیر ذکر نام خدا مردار میشود ذبح است حکما و تعبدا برای حلال شدن گوشت آن جانور و انتفاع او خواه بطریق تقرب باشد چنانچه برای تصدق و ضیافه ذبح کنند یا بطریق کاهی و دنیوی از بیع و شرا و خوردن و خورانیدن و غیره اگر کسی بگوید که روایات منقوله کما سیجیء از تفسیر نیشابوری وان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد و همچنین از درمختار ذبح لقدوم الامیر و نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم الی ان قال لانا لا نسیء الظن بالمسلم انه یتقرب الی الآدمی بهذا النحر صریح است در یعنی که ذبح و نحر که عبارت از اراقة الدم است قربت است و قابل تقرب اگر تقرب بآن بسوی غیر الله کنند ذبیحه حرام میشود و اگر تقرب بسوی خدا کنند حلال میشود و ذبح لغیر الله عبارت است از تقرب بذبح بسوی غیر الله تعالی و ذبح لله عبارت است از تقرب بسوی الله تعالی

پس قول بعدم بودن اراقة الدم قربت منافی این روایات است و الفصل داخل ذبح کردن برای قدوم امیر اگرچه بذکر نام خدا تعالی باشد در ما اهل به لغیر الله در عبارت درمختار تصریح است برای آنکه مشهور داده و بنام او ذکر کرده بنام غیر خدا تعالی از قسم ما اهل به لغیر الله است نه آنکه ما اهل

لغیر الله مقصود است بر آنکه در وقت ذبح ذکر نام غیر خدای تعالی کرده باشد و هذان الاشکالان بعون
یحل منهما جیداً حتم یطلب فیه التقریب و یغتنم و قد فتح الله تعالی علی عین الحق فیه و النطق الاتم
فلله الحمد علی الفضل و النعم لیس نکویم و بالله التوفیق در حل اشکال اول که اراقة الدم
بموجب اصول مقرره علم اصول که هیچ شک و ریب را در آن راه نیست اصلا قربت نیست
و این عبارات منقوله محمول اند بر این که مراد از ذبح لقدوم الامیر آنست که تقرب کرده شود
بذبح که عبارت از اراقة الدم است بسوی امیر و همچنین مراد از ذبح لعیده آنست که تقرب
کرده شود بذبح بسوی الله تعالی بلکه مراد این است که ذبح کرده شود همراه تقرب تیمن بذکر اسم الله
وحده که شرط حل است یا بتقرب بغیر الله که سبب حرمت است و این تقرب بالله تعالی وحده که شرط
حل است بذکر نام الله تعالی در وقت ذبح حاصل میشود و شک نیست که ذکر نام حق تعالی و تیمن بآن
قربت است و تقرب بذکر نام او تعالی و تیمن بآن لاریب فیه است اگرچه مجرد ذبح و اراقة الدم
قربت نیست و نه قابل تقرب بآن و هرگاه که ذکر نام خدای تعالی قابل تقرب است پس بذکر نام
خدای تعالی در وقت ذبح تیمن و تقرب بخدای تعالی بذکر نام وی تعالی حاصل شد که شرط حل است
و اگر نسیاناً ذکر الله تعالی کرده نشد اعتقاد توحید که اعظم القربات است قائم مقام ذکر نام
خدای تعالی و تیمن و تقرب بذکر نام وی تعالی که شرط حل است گردانیده شده و مذبوح حلال گردد
و امام شافعی هم صحت ذبح در صورت ترک ذکر نام حق تعالی عمداً قول باقامت اعتقاد توحید

بجای ذکر میکند بسبب حصول تقرب بتیمن بذکر نام الله تعالی در وقت ذبح بسبب وجود قائم
مقام ذکر که ملة اسلام است در وقت ذبح بالجملة اراقة الدم اگرچه قربت نیست
لیکن ذکر اسم حق تعالی قربت است و تقرب بآن در وقت ذبح شرط حل ذبیحه
است و تقرب بذکر اسم غیر او تعالی در وقت ذبح محرم ذبیحه است و همین است مراد
ذبح لله و ذبح لغیر الله و تقرب بذبح الی الله و تقرب بذبح بسوی غیر الله لیکن در عبارت
ذکر شرط کرده نشد و شرط محذوف است و جار و مجرور متعلق الشرط محذوف است
نه بشرط مذکور از جهة ظهور تعلق بذکو غلط واقع شد و تقدیر عبارت چنان است
ذبح و تقرب لله ای بالذکر پس حذف کرده شد شرط که تقرب است و گفته شد ذبح این است
حل اشکال اول و حل اشکال دویم بدو وجه میشود یکی آنست که اهلال لغیر الله عام است
از اهلال باسم غیر الله تحقیقاً یا تقدیراً و هرجا که ذبح برای عظما چنانچه قدوم امیر کرده شود
اهلال باسم او کرده شد تقدیراً گویا که وقت ذبح بزبان گفته شد که باسم الامیر او باسم
الوزیر و مانند آن و اگر در ینصورت تحقیقاً ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد باینطور که در
وقت ذبح باسم الله الله اکبر گفته شده باشد چنانچه تصریحات بآن قول صاحب
در مختار ولو ذکر علیه اسم الله تعالی ذبیحه مردار میشود از جهة وجود شرکت در تقرب در
وقت ذبح از جهت وجود ذکر اسم الله تحقیقاً و وجود ذکر اسم غیر الله تقدیراً گویا که

گفته شد باسم الله الله اکبر و باسم الامیر الامیر اکبر و شبه گشت تقرب بذکر اسم
غیر الله تعالی در وقت ذبح محرم ذبیحه است چنانچه قول ابن مسعود رضی الله تعالی عنه جردوا
التسمیه مشیر بدان است از اینجا صاحب هدایه لغت التجرید الذکر المعنی المجرد چنانچه
بعد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حل دویم آنست که تقرب بذکر اسم در وقت
ذبح تعظیم ذکری است و ذبح کردن برای قدوم امیر و مانند آن تعظیم حقیقی و نفس الامری
است مر امیر را و تعظیم ذکری تعظیم قالی است و تعظیم نفس الامری تعظیم حالی پس در صورت
مذکوره شرکت در ذبح شد از جهت وجود تعظیم غیر الله بلسان حال همراه تعظیم الله تعالی
بلسان قال و هرگاه که شرکت تعظیم غیر الله در وقت ذبح بلسان قال محرم ذبیحه شود شرکت
تعظیم غیر الله در وقت ذبح بلسان حال بطریق اولی محرم خواهد شد فان لسان الحال افصح من لسان المقال
فلسان المقال یکذبه الحال و لسان الحال لا یکذبه المقال مشهور و از اینجا ذبح غیر الله تعالی بیشتر از وقت
ذبح بوقت تقرب دور اند بعیدتر که محرم ذبیحه نشود بسبب عدم وجود تعظیم غیر الله در وقت ذبح قلم کج نما
اهل به لغیر الله توضیح الحق ترفع الفرق و بهر دو حل اشکال ثانی را رد میشود که اگر تعظیم غیر الله تعالی
وحده بلا شرکت ذکر غیر الله تقدیرا باشد پس مقتضای حل اول چنانچه در صورت ترک ذکر نام حق
تعالی محض از جهت بدون اعتقاد توحید قائم مقام ذکر و با تعظیم حق تعالی حقیقة باعتبار نفس الامر
باشد پس مقتضای حل دویم چنانچه در ذبیحه ایام و لنگ صحابی ذکر نام حق تعالی از جهت آمدن امام

لحم

نحر یا ورود بحرم مکه معظمه لازم می آید حل ذبیحه از جهت وجود تعظیم خالص حق تعالی بایست کشت چنانچه
لازم می آید حرمت ذبیحه از وجود شرکت تعظیم غیر در تسمیه بذکر غیر الله تعالی تقدیراً او حقیقةً چنانچه در بهر و حل گفته شد
والامر لیس کذلک لعدم الاکتفا بذکر الله تعالی تقدیراً عند الحنفیه او حقیقةً بالاجماع وجواب ازین ایراد آنست
که اشتراط ذکر الله تعالی بنص قرآن ثابت شده است فکلوا مما ذکر اسم الله علیه و الضاً و لا
تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و ذکر در لغت یاد کردن را میگویند یاد کردن قلبی را هیچ اعتبار در
عبادات و معاملات شرعی نیست چنانچه در ایمان و قراءة و طلاق و عتاق و ایمان و بیع و شراء و
مانند آن که متعلق بالفاظ اند و بذکر خالص قلبی هیچ اعتبار ندارد و در حصن حصین آورده کل ذکر مشروع
واجباً کان او مستحباً لا یعتد بشیء منه حتی یتلفظ به و یسمع نفسه و اهلال که در ما اهل به لغیر الله مذکور است
اگرچه از قسم ذکر است لیکن کنایت است از ذبح برای غیر الله چنانچه بیشتر تحقیق کرده شد و قید کرده
از این جهت مخصوص بذکر لسانی نشد بلکه محمول شد بر تعظیم غیر الله ذکراً او تقدیراً او حقیقةً و فی نفس الامر بخلاف
ذکر الله که نص اشتراط ذکر الله صریح است در اشتراط ذکر نه کنایت از اشتراط تعظیم الله تعالی ازین جهت
ذکر لسانی شرط شد و امام شافعی صاحب قائل اند به تعظیم و ذکر الله لسانی تحقیقی باشد یا تقدیری نه بتعمیم ذکر
از ذکر لسانی و نفس الامری اگرچه تعظیم نفس الامری ملازم در وجود است هر تعظیم لسانی تقدیری را فافهم فانه
دقیق لهذا متروک التسمیه عمداً را حلال میگویند از جهت قیام الملة مقام التسمیه چنانچه بجای آن کرده اند و حنفیه
در صورت نسیان قائل بتعمیم هستیم و متروک التسمیه ناسیاً را حلال میگوییم و متروک التسمیه عامداً را

حلال نمی توانیم کرد ذکر عام از ذکر لسانی موجود است از جهت عمل بقول و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه و تفصیل این در کتب فقه و اصول مسطور است بر زبان فقها و اصولیین مشهور است من شاء فلیرجع
الی کتب الفقه و اصول او الی العلماء الفحول و کلام ما هنوز موضع نظر است چرا که ذکر قلبی محض در شریعت
اعتباری نمی دارد زیرا آن ذکر قلبی که بر وفق آن جوارح تحریک باشند که این ذکر قلبی را در شریعت اعتباری
است چنانچه در بیع تعاطی که بدون صدور ایجاب و قبول منعقد میشود و چنانچه ارکان نماز که از
اعمال جوارح هستند چنانچه قیام و قعود و نماز مقصور بر ارکان زبانی نیست بلکه مرکب است از ارکان
زبانی و اعمال جوارح غیر از زبان با وجود آنکه نماز ذکر شده است اقم الصلوة لذکری و ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر مشیر بآن است و علی هذا القیاس ارکان حج و مانند آن
و در حصن حصین آورده لیس فضل الذکر منحصرا فی التهلیل و التسبیح و التکبیر بل کل مطیع لله تعالی
فهو ذاکر و جواب بنظر انست که ذکر منحصر بر زبان نیست لیکن اتباع امر شارع ضرور است
اگر شارع امر باعمال جوارح نموده باشد پس عمل جوارح ذکر است لا غیر و اگر امر بذکر لسانی کرده باشد
پس تلفظ لسانی ذکر است لا غیر و امر در ذبح بذکر اسم الله مطلق کرده هیچ عمل جوارح امر نکرده برای تخصیص
بذکر لسانی متعین شد چرا که ذکر قلبی محض در شریعت اعتباری ندارد بلکه آن تخییل صرف است
مذکور در دو شخص محرم که مشغول طواف خانه کعبه و سعی ما بین صفا و مروه هستند و ذکر نام خدا در تحت
ذبح نیز نا بر قسم ما مور به جدا الکیفیات پس ذکر نام خدا در تحت ذبح دیگر ارکان حج و در دو محرم مانند اکتفا

نقاد

بقیام وقعود است از قرائت قران واذکار وغیره کما تری هذا ما یسر لی فی دفع الاشکالین والذی یرد.
بالآن که گفته شود که حرمت ذبیحه برای قدوم امیر اگرچه ذکر اسم الله کرده شده باشد از جهت ارتداد ذابح است
والعیاذ بالله نه از جهت بودن وی از قسم ما اهل به لغیر الله چنانچه عبارت تفسیر نیشاپوری که
در فتح العزیز نقل آورده شد مشیر به آن است کما مر و براین طریق هیچ اشکال وارد نمیشود فافهم وکن
من الشاکرین والله خیر الناصرین و آنکه گفته که اگر در ذهن آدمی که نذر جانور بنام مرده کرده است
گوشت این جانور باشد پس گفته میباید که اگر عوض آن جانور گوشت خریده بفقراء خوراند آن نذر
در ذهن او ادا نشود پس تقرب بذبح نذر بنام آن مرده کرده آمد والا مقصود ثواب رسانیدن
بگوشت او بنام آن مرده بود نه تقرب بذبح نذر بنام آن مخفی نماند که ادای قیمت در زکوة وکفارة
وصدقة الفطر و عشر و خراج و نذر نزد مایان جایز است و نزد امام مالک و شافعی و احمد جایز نیست.
اتباعا للمنصوص کما فی الهدایا والضحایا چنانچه در کتب فقه مذکور است پس معلوم شد که دفع عوض
منذور مجتهد فیه است پس اگر مقصود ناذر ثواب گوشت جانور منذور بنام مرده رسانیدن باشد
و تبدیل آن را اختیار نکند تمسکا بالمنصوص یا روا ندانند بنابر مذهب ائمه ثلثه است و خروج از مذهب
خلاف مذهب مطلقا است حکم نه شرک صریح لازم می آید و آنکه گفته اهلال را بر ذبح حمل کردن خلاف
لغت و عرف است اگر اهلال بمعنی ذبح نیامده در هیچ عبارت از اهلالات لیکن هرگز بحثیت
لیکن فهمیده نخواهد شد مخفی نماند که اهلال با آنکه بالمعنی ذبح نمی کنیم لیکن اهلال در اصل لغت بمعنی

برفع الصوت است نزد ورتیه هلال بمعنی ... برداشتن مطلقا است عرفا لهذا تشبیه چنانچه در
اهلال صبی و از این قبیل است اهل به لغیر الله چنانچه از امام راغب لغت تفاسیر خواهد آمد پس اهل
به لغیر الله کنایت است از ذبح باسم غیر الله زیرا که هر که حیله عادت مشرکین بوقت ذبح جانور
نام غیر خدا برفع صوت بر آن جانور برای غیر خدا بود گفته شد اهل به لغیر الله و اراده کرده شد ذبح با
غیر الله اگر اهلال مستعمل در ذبح است این معنی ذبح شد بالغیر الله بمعنی باسم غیر الله شد تا که
تعریب تجوز لغة آتی شود کما قال بلکه مجموع ما اهل به لغیر الله کنایت است از ذبح باسم غیر الله بطریق
ذکر اللازم و ارادة الملزوم چنانچه دیگر کنایات مثلا طاریة العنقاء کنایت است از غیبت
هر که از رجال غایب از اعتقاد و رؤیت مفهوم میشود بلکه مجموع طاریة العنقاء کنایه دلالت بر غایب نمی
نماید و علی هذا القیاس فی جمیع الکنایات یا میگوییم که اهلال در آیه بمعنی بلند کردن آواز است
و مراد از آن بلند کردن آواز است در وقت ذبح پس نتیجه محذور لازم نمی آید و تحقیق مقام آنست
که اهلال در اصل لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز نیست کما زعم دیده هلال و اهلال صبی
و اهلال حج و اهلال ذبح از اشتقاق او است کما زعم الغبی الماول لیس در کتب لغت اهلال و استهلال
بمعنی دیدن هلال [illegible] آواز ... گریستن و بانگ کردن کودک تفسیر کرده اند در اشتقاق هلال استهلال از
هلال بمعنی ماه نو است و خاصیت اشتقاق باب افعال و استفعال مقتضی آنست که اصل معنی اهلال
دیدن ماه نو دیدن است چنانچه بر ماهر علم تصریف پوشیده نخواهد بود   و تقدیم این معنی

هلال

معانی دیگر مشتهر بدانست و قول قاضی بیضاوی الاهلال اصله رؤیة الهلال چنانچه عنقریب ذکر کرده

خواهد شد تصریح است بر آن واما الثانی پس بدانکه اهلال از اصل معنی خود که ماه نو دیدن است نقل کرده

شده است بسوی بلند کردن آواز باز نقل کرده شده از ان بسوی رفع صوت مطلقاً چنانچه

قاضی بیضاوی و امام راغب عنقریب ذکر کرده خواهد شد و از فروع معنی مطلق رفع صوت است

اهلال حج و اهلال صبی و اهلال ذبح چنانچه از امام رازی عنقریب نقل کرده خواهد شد و در تاج المصادر بعد تفسیر

اهلال بماه نو دیدن و آواز بر داشتن گفته و منه قوله تعالی وما اهل به لغیر الله ای نودی علیه بغیر اسم الله

و کلمه منه متعارف است در ذکر معنی فرعی بعد ذکر معنی اصلی پس در تمثیل از این عبارت معلوم میشود

فساد زعم زاعم در تمثیل و فساد زعم وی که در اصل معنی نودی بلکه بلند کردن آواز اصل معنی رفع الصوت

عند الذبح است و اصل معنی مطلقاً ماه نو دیدنست و رفع الصوت اصل معنی رفع الصوت عند الذبح

و عند الولادة و عند الحج است پس لفظ اهلال در این معانی متعارف گشته فصار کالمشترک فیها

چنانچه عبارت صراح مشیر بدانست حیث قال استهل الصبی ای صاح عند الولادة و اهل المعتمر اذا

رفع صوته فی التلبیة و اهل بالتسمیة علی الذبیحة قوله تعالی وما اهل لغیر الله به ای نودی علیه بغیر اسم الله

و اصله رفع الصوت و این قول صاحب صراح و اصله رفع الصوت تصریح است بر بطلان زعم تمثیل و

اصلیه مطلق فافهم و عبارت معالم التنزیل که عنقریب ذکر کرده خواهد شد حیث قال حتی قیل لکل ذابح

فان لم یجهر بالتسمیة مهل مشیر است بر دون این معانی از فروع معنی رفع الصوت منشأ او مصرح است

ر بودن اهلال در عرف بمعنی ذبح چنانچه بیضاوی گفته واهلال صبی ابتدا است هلال صبی را فقها تفسیر نماید اثل
الهیات بر نهج البعرت خاصة مینمایند تا فهم والازم نمی آید از بودن اهلال بمعنی ذبح صحت استعمال
شده مانند صحت ذبح شد چنانچه در علم اصول مقرر شده لا یلزم من ترادف اللفظین صحة اقامة کل مقام
الآخر یقال صلی علیه ولا یقال دعا علیه مع آنکه عبارت بشود بخلاف صلی علیه با وجود آنکه صلی و دعا مترادف
المعنی هستند همچنین اهل و ذبح مترادف المعنی باشند و اهل به لغیر الله مفید معنی باشد بدون تقدیر
باسم و ذبح لغیر الله مفید معنی نباشد بدون تقدیر آن و نقد در مقام آنست که اهل دلالت بر ذبح
باسم دارد بخلاف ذبح پس ذبح محتاج بتقدیر باسم میشود پس گویا که اهل مرادف ذبح باسم است
نه ذبح فقط پس بوضوح پیوست که حمل اهل بر ذبح محتاج بتقدیر باسم نیست تا که بسبب احتیاج بسوی
تقدیر آن و عدم بودن اهل بمعنی ذبح در لغت عرب قریب تحریف کلام الهی شود چنانکه زعم و نسبه
تحریف بسوی ائمه تفسیر قاطبة دور از انصاف است و بودن جاده اعتساف است والعیاذ بالله
من ذلک آنچه از تفسیر نیشاپوری نقل نموده دلالت میکند بر اینکه قصد تقرب در ذبح بسوی
غیر خدا محرم ذبیحه است از آن جهت که ذابح بقصد تقرب بسوی غیر خدا مرتد میشود و ذبیحه مرتد حرام
است و دلالت نمیکند بر اینکه بمجرد آواز آوردن و شهره دادن بر جانور که این جانور بنام غیر خدا
است نسل از ذبح آن جانور حرام میشود اگرچه ذابح مسلم باشد و در وقت ذبح بنام خدا انهار ذبح
بنماید اگر بهمین نا در که تقرب بسوی غیر خدا را باز داده بود و ذبح نماید بر بهون قصد اگرچه بوقت

ذبح

ذبح نام خدا تنها ذکر کنند چونکه قصد او تقرب بغیر خدا بود ذبیحه او ذبیحه مرتد شد و او از آوردن نام

و شهره نمودن که این جانور برای غیر خدا است هیچ دخل در حرمت ندارد ملک آوردن

و شهره مرتد میکرد پس اگر در وقت ذبح نام خدا تنها ذکر کنند آن جانور حلال نمیشود

از آنکه ذبیحه مرتد است نه از اینکه بسبب شهره دادن بنام غیر خدا حرام شده

مانند سگ و خوک کما فهم چنانچه طواف خانه کعبه از این سبب مقبول نبود که

فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نه از این که بسبب آوازکردن نام

بتان در راه وقت آمدن بخانه کعبه خانه کعبه العیاذ بالله منزل بت کده شد قابل

تعظیم طواف نماند بلکه خانه کعبه معظم و محترم است و طواف کننده از جهت نام

بتان گرفتن در راه مرتد است و طواف مرتد مقبول نیست همچنین آن جانور

حلال است و آواز آوردن مشرکان بنام غیر خدا مانند سگ و خوک نمیشود

ذبیحه بذبح مشرکان حلال نمیشود از آنکه ذابح مسلم نیست نه از آنکه فعل ذبح

مانند سگ و خوک شده است فافهم و مخفی نماند که مشهور نزد اهل اسلام است

که جانور را بذکر نام خدا که شرط ذبح است ذبح نموده گوشت او بفقرا میخورانند

و فاتحه و قل و درود خوانده ثواب آن گوشت و این ختمات بمرده میرسانند

و این طریق رایج است میان مسلمانان و این همه امور حسنات شمرده

دلالت کننده بر توحید اہل مجلس نه این که این ہمه امور از قسم جنایت
طریق ہستند برای رسانیدن جان جانور بارواح مردگان یا برای تقرب بآنہا
چنانچه سکین طریق متعین برای این که این ظن فاسد است بر مسلمانان و ما یان
مامور ہستیم بظنوا المومنین خیرا چنانچه بتفسیر باین معنی اشارت نموده شد
فتذکره آری اگر بقرائن قطعیه معلوم شود که این فاعل را تقرب بارواح مردگان منظور
است نزد جمہور کافر است و بعضی مشائخ درین صورت ہم کافر نمی گویند
لا نه لا تنفی الظن بالمسلم چنانچه از شرح وہبانیه نقل خواہد آمد و آنکه گفته
ذکر نام خدا از ان جانور وقتی فائده میدہد که خلاف این شہره آوازدیگر
دہند که ما ازین کار برگشتیم که قصد تقرب بغیر خدا بود مخفی نماند که این اعتراف
اول دلیل است برین که آن جانور بشہره دادن و آواز کردن بنام غیر
خدا حرام مانند سگ و خوک نشده بود بلکه صرف قصد تقرب بغیر خدا حرام
بود که صفت قاصد است نه صفت آن جانور و صفة الشئی لا یقوم بشئی
آخر پس خبیث قاصد شد نه آن جانور کما فہم فان الخبیث من قام به القصد
الخبیث وہو القاصد لیس الا و جناب مولانا عبد العزیز صاحب مقتدای زمان بودند
و سند اہل زمان و مکرات ومرات بمدرسه روز وعظ ایشان حاضر شده
بودم

بودم وتحقیقات عجیبه وغریبه از زبان فیض ترجمان اوشان شنیده ام واین کلام منقول از
جناب اوشان محل تعجب وحیرت است شاید که بعضی نساخ بمکر وتلبیس برای ترویج ما اهل
خود در تفسیر فتح العزیز درج کرده باشند نمی بینی که تفسیر ما اهل به لغیر الله بتفسیر مذکور تفسیر در این
برای است همه الفاظ قرآن مجید محمول بر صرف معنی لغوی نیستند بلکه بسیار از آنها منقول
هستند بنقل شرعی چنانچه صلوة وزکوة ونکاح وطلاق وغیر آن وبسیاری از قسم مجاز
وکنایت ودیگر فنون کلام هستند وهمه را محمول بر معنی لغوی ساختن تفسیر قرآن مجید است
برای ودر باب تفسیر وحدیث قاطبة تفسیر ما اهل به لغیر الله بما ذبح علی اسم غیر الله نموده اند
در تفسیر جلالین آورده وما اهل به لغیر الله ما ذبح علی اسم غیر الله ودر تفسیر مدارک آورده
وما اهل به لغیر الله ای ذبح للاصنام فذکر علیه اسم غیر الله واصل الاهلال رفع الصوت
ای رفع به الصوت للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی ونیز در تفسیر
مدارک آورده او فسقا اهل لغیر الله به ای رفع الصوت علی ذبحه باسم غیر الله ودر
تفسیر بیضاوی آورده وما اهل به لغیر الله ای رفع به الصوت عند ذبحه للصنم والاهلال اصله
رؤیة الهلال یقال اهل الهلال واهللته لکن لما جرت العادة ان یرفع الصوت بالتکبیر اذ
رای سمی ذلک اهلالا ثم قیل لرفع الصوت وان کان لغیره ودر تفسیر احمدی گفته ما اهل به
لغیر الله معناه ما ذبح لاسم غیر الله تعالی مثل اللات والعزی واسماء الانبیاء وغیر ذلک

قال فمن باسم غیر الله او ذکر مع اسم الله تعالی الی ان قال ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولیا
کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب چنانچه نقل تمام این عبارت عن قریب کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی در
در تفسیر حمائلی آورده وما اهل به ای صوت فیه باسم لغیر الله ای لسبب فی ذبحه له
و در تفسیر معالم التنزیل در تفسیر سورة بقره ذکر کرده وما اهل به لغیر الله ای ما ذبح للاصنام والطواغیت
واصل الاهلال رفع الصوت کانوا اذا ذبحوا لآلهتهم یرفعون اصواتهم بذکرها فجری ذلک من
امرهم حتی قیل لکل ذابح وان لم یجهر بالتسمیة مهل وقال الربیع عن انس وغیره وما اهل به لغیر الله
ما ذکر علیه اسم غیر الله و در تفسیر سورة مائده گفته وما اهل لغیر الله به ای ما ذکر علی ذبحه اسم
غیر الله تعالی و در تفسیر سورة انعام گفته وما اهل لغیر الله به هو ما ذبح علی اسم الله تعالی
و در تفسیر در منثور آورده واخرج ابن المنذر عن ابن عباس فی قوله وما اهل به قال ذبح واخرج ابن
ابی حاتم عن مجاهد وما اهل به قال ما ذبح لغیر الله واخرج ابن ابی حاتم عن ابی العالیة وما اهل به
لغیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله تعالی و امام راغب گفته الاهلال رفع الصوت عند رؤیة الهلال
ثم استعمل لکل صوت وبه شبه اهلال الصبی قال تعالی وما اهل به لغیر الله ای ما ذکر علیه غیر اسم الله
وهو ما کان یذبح لاجل الاصنام و امام فخر الدین رازی در سورة مائده تحت قوله تعالی وما اهل
لغیر الله گفته الاهلال رفع الصوت ومنه یقال فلان اهل بالحج اذا لبی ومنه استهل الصبی وهو
صراخه اذا ولد وکانوا یقولون عند الذبح باسم اللات والعزی فحرم الله ذلک در آیه

آورده وکره ان یذکر مع اسم الله شیئا آخر غیره وهو ان یقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان
یذکر موصولا لا معطوفا فیکره ولا یحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول بسم الله محمد رسول الله لان الشرکة
لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له الا انه یکره لوجود القران صورة فیتصور بصورة المحرم والثانیة ان یذکر موصولا علی وجه العطف
والشرکة بان یقول بسم الله واسم فلان او یقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه
اهل به لغیر الله والثالثة ان یقول مفصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقبل ان یضجع الذبیحة او بعد الذبح وهذا
لا باس به لما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن شهد لک بالوحدانیة
ولی بالبلاغ والشرط هو الذکر الخالص المجرد علی ما قال ابن مسعود رضی الله عنه جردوا التسمیة انتهی ودر تفسیر احمدی برین
عبارت هدایه تفریع نموده گفته ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه
لم یذکر اسم غیر الله علیه وقت الذبح وان کانوا ینذرونها لهم انتهی ودر حاشیه متعلقه برین قول که حلال طیب نوشته
است هذا البحث قوله وما اهل به لغیر الله واما بحث النذر فقد تقرر ان النذر لغیر الله حرام ونذور اولیاء ما ول بان
النذر لله وثوابه لهم انتهی میگویم بتوفیق الله عزوجل که ظاهر این آیة فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مؤمنین
وما لکم ان لا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم اول دلیل است براینکه
مراد از ما اهل به لغیر الله ذبیحه بنام غیر خداست که در وقت ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شده باشد چرا که امر بخوردن
ما ذکر علیه اسم الله مطلق است ومطلق از کتاب الله جاری بر اطلاق خود میباشد چنانچه مقرر به تقیید خود کما تقرر
فی علم الاصول پس بنا برین هر ما ذکر اسم الله علیه مطلقا حلال شد خواه قبل از وقت ذبح بنام غیر خدا شهره داده شده

باید دانست که مراد از تفصیل ما حرم علیکم این قول تعالی است در اول سورهٔ مائده حرمت علیکم المیتة والدم
ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة وما اکل
السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام چنانچه اکثر مفسرین ابن زید
یا مراد این قول حق تعالی است قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة
او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به چنانچه امام فخر الدین رازی
اختیار نموده و بهر تقدیر ما اهل به لغیر الله که حرام است غیر ما ذکر اسم الله علیه باشد که مدلول بمقتضای آیهٔ تحریم
ما ذکر اسم الله علیه که غیر ما حرم علیکم است چه نیست غیر این است معنی وما لکم الا تأکلوا مما ذکر اسم الله
علیه الی آخره پس هرچه ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد در وقت ذبح هرگز حرام نیست نه داخل در ما اهل
لغیر الله است بلکه داخل در کلوا مما ذکر اسم الله علیه که غیر از ما حرم علیکم است و هذا الاستدلال من لوائح الوقت
سانح آخر حرمت میته و غیر آن از دم مسفوح و لحم خنزیر و منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و ما اکل السبع از اشیائی
که در آیهٔ تحریم مذکور هستند حرمت لعینه است پس بالضرورة حرمت نیز که ما اهل به لغیر الله است که مذکور است در میان آیه
در مرتبهٔ چهارم بعد از لحم الخنزیر نیز حرمت لعینها خواهد شد لکن این نیز اگر مراد حرمت لغیره باشد پس لازم آید جمع
حقیقت و مجاز در لفظ حرمت چرا که در اسناد حرمت بسوی حرام لعینه مثلا اذا قیل المیتة حرام مجاز در اسناد است
که لفظ حرام صفت است حکم انکه مراد از وی نفس الحرمت است یعنی حرمت فعل که آن اکل است ای المیتة مثلا
لا نفسها ای حرمة الفعل و هو الاکل و در اسناد حرمت بسوی حرام لغیره مثلا اذا قیل ما اهل به لغیره حرام بتقدیر

بودن وی حرام لغیره که آن اهلال و شهره دادن بنام غیر خدا است مجاز در مسند الیه است ای اکل ما اهل به لغیر الله حرام و مسند
در حرام و مسند در حرام لغیره که آن لفظ حرام است حقیقت است چنانچه مسند الیه در حرام لغیره چنانچه صدر الشریعت در توضیح ذکر کرده
پس در اسناد تحریم بسوی حرام لعینه و حرام لغیره جمع حقیقت و مجاز میشود در لفظ مسند که آن لفظ حرام است قصار کما اذا قیل المیتة و لحم
الخنزیر حرام او ان هذا الا جمع بین الحقیقة و المجاز فی لفظ الحرام فان الحرام المسند الی الخنزیر علی حقیقته و الی المیتة علی معناه المجازی اعنی
مثبت الحرمة و عبارت تفسیر فتح العزیز مشعر حرمت لغیره در ما اهل به لغیر الله است که در آخر کلام گفته که اگر قصد تقرب بغیر خدا
از دل دور کرده او را ذبح کردند که ما ازین کار گذشتیم آن وقت ذکر نام خدا در وقت ذبح فایده میدهد هر گاه که حرمت ما اهل
لغیر الله حرمت لعینه شد و آن صورت نمی بندد مگر باین که مراد از وی مذبوح بنام غیر خدا باشد نه تشهیره دادن بنام غیر خدا در
حالت حیات جانور که حرمت لعینه او باطل باجماع است چنانچه صاحب تفسیر فتح العزیز هم باین قایل است کما عرفت آنفا
ششم آنکه استثناء در قوله تعالی الا ما ذکیتم منصرف است بسوی اشیاء خمسه از ماکول السبع و نطیحه و متردیه و موقوذه و منخنقه نه
مختص است بما اکل السبع یا الا بمعنی لکن است کانه قیل لکن ما ذکیتم من غیر هذا فهو حلال یا استثناء از تحریم است نه از
محرمات یعنی حرم علیکم ما مضی الا ما ذکیتم فانه لکم حلال چهار اقوال هستند و اول قول علی و ابن عباس است و ارجاع استثناء
بسوی ما تقدم از منخنقه که ما اهل لغیر الله به است باطل باجماع است و در تفسیر احمدی گفته و لا یجوز ان یکون الاستثناء مما
تقدم ایضا یعنی حرمة المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله کما نص فی الزاهدی لان هذه الاشیاء حرام لذاتها لم
یلحقها الحل فی حال من الاحوال یدل علیه ذکرها مرارا فی القرآن بدون الاستثناء و لانها لم یتصور فیها الذکوة لان المیتة هی
التی ماتت بلا ذبح و الدم ظاهر و الخنزیر لما کان لحمه حراما مطلقا لم یحتج الی الاستثناء و معنی ما اهل ذبح فکیف یتصور فیها الذکوة

ما بيانى و ترديد و تعبير بسته شده داده بنام غير خدا استشار را و چنانكه نبود از شهره داران بنام خدا ابتدا كند چنانچه صاحب تفسير فتح العزيز
خود آن قابل اعتنا نيست خلاف اجماع است خلاف نص مذكور في احتمال استتار چنانچه از تعبير او پيدا است
بمقام تحقيق تعبد الملك العلام نبايد داشت كه تقرب جستن بذبح جانور از آنكه تقرب بسبب او در شريعت وارد شده از آنجا است كه در حج
و نسك حج و حرم و غيره است چنانكه در ترتيب جانور ديا كه در قربانى آمده و ماسواى آن اگر چه بنام خدا ذبح كرده شود حرام است
و ما اهل به لغير الله است يعنى ذبح بنام غير خدا آنكه مراد از ما اهل به لغير الله ذبح براى تقرب غير خدا است خواه
ذكر اسم غير خدا در وقت ذبح خواه بقصد و نيت باشد و اصل ما ذبح على النصب يعنى آنچه بر بتها آورده ذبح كنند
آنها التقرب در ذبح مى جستند و در تفسير زير آيت كريمه تعالى و ما اهل به لغير الله آورده قال العلماء لو ان مسلما
ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب الى غير الله صار مرتدا وذبيحته ذبيحة مرتد انتهى و در در مختار شرح تنوير الابصار آورده
ذبح لقدوم الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم لانه اهل به لغير الله ولو ذكر اسم الله تعالى ولو ذبح للضيف لا يحرم لانه سنة
الخليل واكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف او للوليمة
او للربح وان لم يقدمها ليأكل منها بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله فيحرم وهل يكفر قولان بزازية وشرح وهبانية وفي
صيد المنية انه يكره ولا يكفر لانا لا نسيء الظن بالمسلم انه يتقرب الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية
عن الذخيرة وبلغنا يقال ما علمه قال كافر وقيل اسمعيل ليس بكافر انتهى و در حموى شرح
اشباه صرح في البزازية بان الذبح للقادم من حج او غزو او امير او غيره يجعل المذبوح ميتة واختلفوا
في كفر الذابح قال السغناقي ... على انه يكفر الفضل واسمعيل الزاهد

على انه لا يؤكل انتهى ودر فتاوى عالمگیری آورده الذبح عند مرای الضیف تعظیما له لا یحل اکله وکذا عند
قدوم الامیر وغیره تعظیما له واما اذا ذبح عند غیبة الضیف لاجل الضیافة فانه لا باس به کذا فی الجوهرة المنیرة
وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا انما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا
بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله تعالی قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا بقدومه کذبح العقیقة لولادة المولود
ومثل هذا لا یجری فیه التحریم والله اعلم کذا نقله بعض الثقات ودر درمختار آورده اعلم ان النذر الذی یقع
للاموات من اکثر العوام وما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها الی ضرائح الاولیاء الکرام تقربا الیهم
فهو بالاجماع باطل وحرام ما لم یقصدوا صرفها لفقراء الانام وقد ابتلی الناس بذلک لا سیما فی هذه الاعصار وقد
بسطه العلامة قاسم فی شرح درر البحار ولهذا قال الامام محمد لو کان العوام عبیدی لاعتقتهم واسقطت ولائی
وذلک لانهم لا یهتدون فالکل بهم یغترون ودر فتاوی خیریه ومجتبی ودر بحر الرائق آورده قال الشیخ قاسم فی شرح الدرر
واما النذر الذی ینذره اکثر العوام علی ما هو مشاهد کان یکون لانسان غائب او مریض او له حاجة ضروریة
فیاتی قبر بعض الصلحاء فیجعل سترة علی راسه فیقول یا سیدی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی فلک
من الذهب کذا او من الفضة کذا او من المال او من الشمع کذا او من الزیت کذا فهذا النذر باطل بالاجماع لوجوه منها انه
نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا یجوز لانه عبادة والعبادة لا تکون للمخلوق ومنها ان المنذور له میت والمیت لا یملک ومنها
انه ان ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله واعتقاده ذلک کفر اللهم الا ان یقال یا الله انی نذرت لک
ان شفیت مریضی او رددت غائبی او قضیت حاجتی ان اطعم الفقراء الذین بباب السیدة نفیسة او الفقراء

الذي بباب الامام الشافعي او الامام ابي الليث او شتري حصيرا لمساجدهم او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعائرها
الى غير ذلك مما يكون فيه نفع للفقراء والنذر لله عز وجل وذكر الشيخ انما هو لتعيين محل لصرف النذر لمستحقيه القاطنين
برباطه او مسجده او جامعه فيجوز بهذا الاعتبار اذ مصرف النذر الفقراء وقد وجد المصرف ولا يجوز ان يصرف ذلك
لغني غير محتاج ولا لشريف منصب لانه لا يحل له الاخذ ما لم يكن محتاجا فقيرا ولا لذي النسب لاجل نسبه ما لم يكن فقيرا
ولا لذي علم لاجل علمه ما لم يكن فقيرا ولم يثبت في الشرع جواز الصرف للاغنياء للاجماع على حرمة النذر للمخلوق
ولا ينعقد ولا تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا يجوز لخادم الشيخ اخذه ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه.
الا ان يكون فقيرا او له عيال فقراء عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فياخذونه على سبيل الصدقة
المبتدأة فاخذه ايضا مكروه ما لم يقصد به الناذر التقرب الى الله تعالى وصرفه الى الفقراء ويقطع النظر
عن نذر الشيخ فاذا علمت هذا فما يؤخذ من الدراهم والشمع والزيت وغيرها وينقل الى ضرائح الاولياء تقربا اليهم
فحرام باجماع المسلمين ما لم يقصدوا صرفها للفقراء الاحياء قولا واحدا انتهى پس بدانست که نذر و خيرات
گرفتن منذور بنام غير خدا آنست که از کتب مذکوره معلوم شد که نذر بنام غير خدا باطل است پس گرفتن
کسی از فقرا اين منذور را برای که اين نذر صحيح است نيز حرام است چرا که باين گرفتن تقرير و تصحيح
آن نذر است که باطل باجماع است نه آنکه طعام منذور مثلا حرام و مانند براز هر عاقل که گفت
اگر کسی از فقرا اين طعام را گيرد و بگويد که اين نذر باطل است و بطريق صدقه مبتدأه ميگيرم اگر محتاج
را ان کس اگر حاجتمند فقير را مدد بخشد حلال طيب است چنانچه عبارت علامه شامی که در بحر الرائق

نقل

نقل شده حیث قال لیس للخادم اخذه علی انه نذر صحیح الی آخره شیخ شمس الدین است و ازین جا معلوم
میشود که گرفتن خادم منذور را برای این که نذر صحیح است اگرچه حرام و سحت است لکن بگرفتن مالک
میشود اگرچه بسبب این ملک خبیث بود لکن از جهة ملکیة آن خادم در منذور مقبوض تصرف
کردن خادم دران از دو نوع خالی نیست یکی آنکه کسی را بطریق تبرک و هدیه پس این شخص دیگر را
نیز گرفتن آن حرام است چرا که این گرفتن نیز مبنی بر تصحیح نذر باطل میشود پس گویا که این گیرنده
نذر قابض منذور بنام شیخ میشود و هو حرام علی ما عرفت دویم آنکه چیز منذور را ملک خود فهمیده
کسی را بطریق هدیه و تحفه و هبه و بیع یا ضیافت و غیر آن از انواع تملیکات شرعیه بدهد گیرنده
را حلال طیب است لقوله صلی الله علیه وسلم لک صدقة ولنا هدیة رمز بدین معنی است از
اینجا است که فقهاء گفته اند العین تتبدل بتبدل الملک چنانچه در علم اصول و فقه مصرح است

تمت
بالخیر

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۹	فر	مر	۹	۴	بیقربوا	لیقربوا
۳	۳	نبید	ببنید	۶	۱۳	لکم	لکم
۴	۲	سلطان	مسلمانان	۱۰	۱۳	بطلان	بطلان نذر
۵	۱۵	خرسید	برلیپدن	۱۰	۱۰	من بعد	من بعد
۶	اغوای شیعه	اضافت	باضافت	۱۳	۵	تحرانیدنا	تحرانند
۹	ادرحاشیه	رکوکب	مرکوکب	۱۳	۴	نفظ	لفظ
۷	۱	لونیشته	لونیشته	۱۳	۴	صیغ	صرح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٣	١٣	معنی	همعنی
١٣	٢	تیاتحریج	ذبح تحریج
١٤	٣	نام	نام جدا
١٧	٥	مشترک	مشترک
١٨	٤	معتزلی ترک	معتزلی ترک
١٨	١٣	زمره	زمره
٢	٣	الاحیار	الاحیاء
٣	٥	معرحاوران	معترکاوران
٣	١٥	سذری	سدری
٢١	٣	یاب	یارب
٢٣	٥	دیوی	دیوی
٢٣	١٣	فتح کردن	کردن فتح
٢٣	١٥	داون نام	داده نام
٢٤	١	ویزدان	ویزدان
٢٤	٣	وهاشد	وهاشد
٢٥	٧	طهرو تعلق	خطیر و تعلق
٢٦	١٢	وقع	ووقع
٢٧	١٤	سیگوید	میگوید
٢٨	٣	واصول	والاصول
٢٨	٥	چنانچه	وچنانچه
٢٨	١٠	جدا	رجدا
٢٨	١٥	مرکز	بدیکر
٢٩	١	وادلی	وارلی
٢٩	١٤	ذبح تحریج	ذبح تحریج
٣٠	٩	آرا دست	آورده است
٣١	٧	بدر	بدر
٣١	٥	نوری	لنوی
٣١	٨	بنوی	بود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣١	١٣	واصل	وصل
٣٣	٤	مبدل	برابر
٣٦	٢	بقرد	بقره
٣٦	٨	کعبه	کعبه
٣٦	٨	اسم	اسم علم
٣٦	١	لنپر	لنیر
٣٧	١	اعوذ	اعیذها
٣٧	٣	فصل	فصل
٤٠	١١	للزمج	للزمج
٤٠	١١	یدفعها	یدفعها
٤٠	١١	کنزه	لنزه

تاریخ دوازدهم ذیحجه سنه ۱۳۰۵
تحریر در بندر معموره بمبئی بطبع
نموده هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنه کارم